

گویند چون تاب خیره بی نژاد چو بقیه است روی کن که بال و پر بیاپی و  
 گاه اولور بدی زیاده بد لر چون باده شده عصای پیران عاصی مستود  
 منه عصابت و با برینه و او دخی کتور لر بولک هر برنده بر قیاح وجه جابزیا  
 گاه اولور و او مفتوح اولور کمان ابروت پیوسته مارا بیتر شمره خوش خوش  
 میوز و گاه اولور با ساکن اولور نگر که دوستیت را با لجه باشد خود چون  
 دشمنی ترا دشمنت بجان بچم و اوی ساکن او قوم **بیت** کیسود غنبدینه  
 کردن نام بود معشوق خوب روی چه صحت ز بورت و گاه اولور و  
 دن صکره بریادخی زیاده بد لر **کودلم** را سر سود الحیله مت بودی  
 نشدی سلسله پرور و چشم کیسویت و بقی مصدر به دن صکره بریادخی  
 زیاده بد لر مثلاً راستی را نباشد طعه کردن شفاعت سر و گاه کاهی زدم  
 هر کز نفس جنبانه و ناه خطایک مایلی ها علامت **ولسه** افصح بود که ها  
 علامتد نصکره هم هم معشوقه زیاده بد لر مثلاً نیست بی روی تو میل  
 کل و سر و سمف تا سده ام بده ات از او سر و چشم و گاه اولور که ضرورت  
 اجل چون های علامتی حذف بد لر زو یا قوت و فعل اندر مضرت  
 بنسندوی کسه با تنکو و تالی الف و نون اید دخی جمع اید لر مثلاً طناب  
 هم تران اندر سلومت **لام** پیوسته باه انا قیامت و اصطلاح شعر ایه تالی  
 خطابه و مهم متکلمه و تین غایبه حروف اضافه دیو استعمال اولور  
 گله ناک اخونده علامت معقول لر معنایی کار و انگی چون دیک اولور  
 گاه اولور مختصص چون اولور **لام** جاره معنای **بیت** زرقیب دیو  
 سیوت بخندای خود بنام مکران شهابی تاق مددی کند خدار و گاه  
 اولور قسم چون کلو جهاها خواغت فرمود کفی خدار اماه من بی  
 مفر **بیت** دل به روز دست صاحب و گاه خدار **لام** در داکه در آینه  
 خواهد شد اشکارا و گاه اولور زیاد اولور یعنی اولسه دخی معنای تالی

کلر همان تحسین لفظ بچوندر هر آن مثال که توفیق تو بران بود زمانه  
 حینکند جن برای حقی **قاعده** زاء مکسوره حوزد من و عن معنای  
 یعنی طرف ایچون اولور اولنده لقله و الضم دخی لغتد را ما الضم الحقی  
 زاء مکسوره استعمال اولور نظر کرده چون استعمال اولور اما شول تر بلا  
 که مایبد حریف صبح ساکن اوله مایخود حریف علت متمم اوله مثلاً او  
 روزی بداشق در فرزند **لام** زنادان شد روزی تر نبود و گاه او  
 مایبدری ساکن اولو یعنی اولور سه زانک حوک حریف علت تابع اولور  
 دایما مکسور و طر زبر الی مایلی الف اولسه را مفتوح اولور مکسور و طر  
 مثلاً زانکه که تو ابر من مکن نظر است **لام** تا دم از افتاب مشهور ترست  
 او مایقبل اولور اولور سه زانمضموم اولور مثلاً از و قانوی نذارت بوصورت  
 کن کوجه او و **بیت** یکنه از دست و او مایقبل یا اولور سه کاتب اولور  
 مثلاً ناز بنیادین همسرم که خلق با تو روزی هم سخن بینام **لام** حرف نین  
 که کلید ملحق اوله ای در لودر قسم اول دخی یکی در لودر زو استوندر حالی  
 دکله را اسم ملحق اوله با فعله ملحق اوله **لام** اسم ملحق اولور سه ضمیر غایبه **لام**  
 مضارع الیه معنای افاده ایدر دخی و جانشین و سر تکیه و کو فعله ملحق اوله  
 مفعولیت معنای افاده ایدر دخی و شمش و شمش و کفقی کیه و یونک لکاهی  
 اتصالی کیه در تفصیل و زیند **لام** یکی قسم علامت اسم مصدر ایدر که صیغه  
 امر مجرد الحینه ملحق اولور دخی بر و بر تکیه و کنایه و مشتاق کی  
 اما فرق بود که ضمیر غایب و گاه ایله مفعولیت معنای افاده ایدر  
 شینان مایقبل مفتون اولور اما علامت اسم مصدر و گاه **لام** شینان مایقبل  
 ضرورت شعر در او توی ساکن اولور مثلاً وقت خرمش خوش بنده باید  
 چیده کاف عربی که اسم الحینه ملحق اوله تصغیر در جلال و دلالت  
 سر کئی و تصغیرده قاعده اولدر که او اسم الحریف ساکن ایسه مفتوح

کلر